

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/08/02

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

مسئله هفتم از مسائل ده‌گانه مقصد سوم که در ذیل سبب ششم از اسباب حرمت نکاح ذکر شده است، این است: «إذا أسلم الوثني ثم ارتد». مفروض بحث این است که زن و شوهر هر دو وثنی‌اند؛ یعنی نه تنها مسلمان نیستند، اهل کتاب هم نیستند و مرد وثنی اسلام آورد، «ثم ارتد» که ارتداد او می‌شود ارتداد ملّی و نه فطری. «و انقضت عدتها علي الكفر»؛ همسر وثنی و همچنان بر وثنیت مانده بود، تا عده منقضی شد، «فقد بانث منه»؛ بینونت حاصل می‌شود و دیگر اینها زن و شوهر نیستند. مرد، وثنی بود و اسلام آورد، بعد هم مرتد شد و زن او در حال عده بر کفر باقی بود و اسلام نیاورد، این نکاح باطل است. این بطلان نکاح، نه برای ارتداد مرد است، بلکه برای اسلام اوست؛ چون وقتی او مسلمان شد، نمی‌تواند با همسر وثنی به سر ببرد. این ارتداد بعدی مشکل ایجاد نکرد، آن اسلام قبلی سبب این انفساخ شد. این ترجمه [فرع اول](#).

فرع دوم: «و لو أسلمت في العدة»؛ اگر مرد وثنی اسلام آورد، بعد مرتد شد و همسر او در زمان عده اسلام آورد و این مرد وثنی که اسلام آورد و بعد مرتد شد، دوباره «رجع إلى الإسلام» در زمان عده‌ی زن، «فهو أحق بها»؛ این زوجیت باقی است و اینها زن و شوهرند.

فرع سوم: «و إن خرجت و هو كافر»؛ اگر مرد، وثنی بود، اسلام آورد، بعد مرتد شد، در زمان عده‌ی همسرش، همسرش مسلمان شد و این مردی که سابقه وثنیت داشت، لاحقاً اسلام، بعد لاحقاً ارتداد پیدا کرد، در زمان عده که همسر او اسلام آورد او همچنان به کفر باقی است، «فلا سبيل له عليها»؛ هیچ راهی برای زندگی مشترک ندارند، از هم جدا می‌شوند. این ترجمه فروع مسئله هفتم است.

اما آنچه که به عنوان مقدمه برای این مسائل ده‌گانه لازم است [این است](#) این است که بین آمیزش و عده، تلازم وجودی و عدمی است؛ یعنی هر جا سخن از آمیزش شد، عده مطرح است و هر جا سخن از عده مطرح شد، آمیزش مطرح است. گاهی به ذکر یکی از آن دو، از ذکر دیگری بی‌نیاز می‌شوند، گاهی هر دو را ذکر می‌کنند، این تلازم وجودی است. اما اگر یکی از این دو نبود - نه ذکر نکردند! - یکی از این دو نبود، دیگری هم یقیناً نیست؛ یعنی اگر آمیزش نبود معلوم می‌شود که عده نیست، اگر عده نبود معلوم می‌شود که آمیزش نیست؛ لذا در این مسائل ده‌گانه گاهی به ذکر «أحدهما» اکتفا می‌کنند، چون تلازم وجودی است؛ گاهی به نفی «أحدهما» اکتفا می‌کنند، چون تلازم عدمی است؛ گاهی هر دو را ذکر می‌کنند، اما نفی هر دو لازم نیست، چون وقتی آمیزش نبود یقیناً عده نیست. این مقدمه، مشترک بین این مسائل ده‌گانه است. این [مطلب اول](#).

مطلب دوم که مربوط به سه - چهار فرع منتوی در این مسئله هفتم است این است که «إذا أسلم الوثني»: اگر زن و شوهر هر دو وثنی بودند و مرد اسلام آورد. از اینکه فرمودند در زمان عده اگر زن مسلمان بشود یا نه، معلوم می‌شود که آمیزش شده است. پس فرض این است که زن و شوهر هر دو وثنی‌اند و فرض این است که آمیزش شد و فرض این است که مرد، مسلمان شد و فرض این است که بعد از اسلام مرتد شد که ارتداد او ارتداد ملّی است.

حالا زن در زمان عده اگر اسلام بیاورد، حکم چیست؟ اگر اسلام نیاورد حکم چیست؟ «إذا أسلم الوثني ثم ارتد و انقضت عدتها علي الكفر فقد بانت منه»؛ اگر در زمان عده این زن اسلام نیاورد، بینونت حاصل می‌شود و زوجیتی برقرار نیست؛ با اینکه زن، وثنیه است، مرد هم چون مرتد شد باز وثنی است، اما آن اسلام قبلی اثر انفساخ خود را آورد، این ارتداد بعدی اثر اسلام قبلی را از بین نبرد. «إذا أسلم الوثني انفسخ العقد»، به این شرط که در ظرف عده او ایمان نیاورد. پس اگر وثنی اسلام آورد، دوباره برگشت وثنی شد و همسر او همچنان وثنیه هست، مادامی که در زمان عده این زن اسلام نیاورد، این عقد منفسخ است، چرا با اینکه هر دو وثنی‌اند؟ به لحاظ اسلام قبلی این عقد منفسخ شد و ارتداد بعدی عقد منفسخ را متصل نمی‌کند. پس «إذا أسلم الوثني» و همسرش چون وثنیه است، «انفسخ العقد». ارتداد بعدی این مرد، اثر نمی‌گذارد در اتصال زن و شوهر، چون «انفسخ العقد» و در همه این مسائل ده‌گانه وقتی می‌گویند «انفسخ العقد» اگر زمان عده گذشت و آن فرد اسلام نیاورد عقد منفسخ می‌شود، این نظیر اجازه «علي الكشف»؛ یعنی «انفسخ من حين الإسلام»، نه «انفسخ من حين الإنقضاء العده»؛ نظیر «نقل» نیست در اجازه، نظیر «كشف» در اجازه است؛ چون صرف اسلام «أحد الزوجين»، انفساخ قهری را به همراه دارد؛ منتها یک مهلتی شارع مقدس داد که بتوانند ازدواج کنند. حالا بعضی از فروع دیگر هم چون سه - چهار فرع بود آنها هم باید بازگو شود.

مطلب بعدی آن است که اسلام همان‌طوری که «يَجِبُ مَا قَبْلَهُ» [2] «يُمِضِي مَا قَبْلَهُ». یک وقت است که آنچه را خودش آورد و این شخص انجام نداد، الآن مسلمان شد، شارع مقدس قضا را از او نمی‌خواهد؛ نماز و فروعات آن را، روزه و فروعات آن را، حج و عمره و فروعات آنها را، اینها را اسلام آورد و این شخص هم قبل از اسلام هیچ کدام از این رهاوردهای شارع را انجام نداد، الآن که مسلمان شد قضای هیچ کدام از اینها به عهده او نیست؛ این «إِسْلَامٌ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ» که قبلاً گذشت.

دوم مسائل مالی که اسلام آورد: خمس، زکات، کفارات، نذورات، صدقات واجبه و مانند آن، اینها را اسلام آورد. اگر کسی مشمول این احکام مالی بود و انجام نداد، با اینکه کفار مکلف به فروع‌اند و بعد اسلام آورد، روی قاعده «جَبَ»: «إِسْلَامٌ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ». هیچ کدام از آن صدقات، زکات‌ها، وجوهات شرعی که باید می‌داد و نداد، بدهکار نیست. پرسش: اینها از اول به ذمه کفار ثابت شده است، ربطی به حدیث ندارد؟ پاسخ: بله، چون حادث شد حدیث آمد گفت عفو عمومی است. این حدیث به منزله عفو عمومی است. پرسش: اگر این‌طور باشد حسناتی که انجام داد، آن هم قاعده «جَبَ» می‌خواهد؟ پاسخ: نه، حسنات که جَب نمی‌خواهد! حسنات حفظ می‌خواهد؛ «يَجِبُ» یعنی بدهکاری‌های او، نه طلبکاری‌های او؛ بدهکاری‌های او را عفو کرده است، اما طلبکاری‌های او را که عفو نکرده است. یک کار خیر توسّلی، نه تعبدی؛ اگر یک کار خیر توسّلی او انجام داده است، اجر او در آن حساب اکبر محفوظ است؛ چون دین یک سلسله حساب‌های توسّلی عام دارد. این «يَكُلُّ كَيْدَ حَرَى أَجْرَهُ» [3] این روایت را در باب «أَطْعَمَهُ وَ أَشْرَبَهُ» ملاحظه فرمایید! حالا اگر کسی یک سگ تشنه‌ای را یک لیوان آب داد، این یقیناً ثواب دارد، این که امر قُربی نیست، این

را که نگفتند: «لَکَلِّ مُؤْمَن». آن روایاتی که دارد اگر کسی مؤمن تشنه‌ای را سیراب کند، اجرش البته مضاعف است؛ [4] اما این یک سگ تشنه‌ای است. این روایات باب «أَطْعَمَهُ» یعنی باب «أَطْعَمَهُ»! اینها را که ملاحظه کنید معلوم می‌شود که آن جهان‌بینی اسلام تا کجاست. این‌طور نیست که اگر کسی سگ تشنه‌ای را یک لیوان آب داد، هیچ ثوابی برای او نباشد، خیر! «يَكُلُ كَيْدَ حَزَى أُخِرَ»؛ چه گربه، چه سگ، چه مار، چه عقرب، این دین است! این جزء توسلیات هم هست، شرط صحت یا شرط اجر آن که قربت نیست تا ما بگوییم از کافر متمشی نمی‌شود. این یک فضل و فیض توسلی جهان‌بینی دین است «يَكُلُ كَيْدَ حَزَى أُخِرَ». حالا اینها جزء مطالبات کافر است، مطالبات کافر که مشمول قاعده «جَب» نیست، «جَب» یعنی عفو. آن کمبودهای کافر که مسلمان شد، آنها را خدا عفو کرد؛ هم کمبودهای عملی مثل صوم و صلات و اینها، هم کمبودهای مالی. اما یک سلسله قراردادهایی که اسلام نیاورده است، بلکه امضا کرده است؛ مثل خرید و فروش، معاملات. حالا اگر کسی یک خانه‌ای را خرید یا زمینی را خرید، نسیه خرید یا قسطی خرید، حالا که مسلمان شد بگوییم بقیه وجوه را بدهکار نیست؟! این را که اسلام نیاورده است، اینها را امضا کرده است. پس اگر کسی قبلاً معامله‌ای کرد، کالایی خرید و بدهکار است، بعد از اینکه اسلام آورد باید بپردازد؛ چیزی را که اجاره کرده است «مال الاجاره» را باید بدهد، کرایه کرده است کرایه را باید بپردازد. بنابراین این قاعده «جَب» قاعده عفو است و مطالبات آن شخص همچنان محفوظ است. در مطالبات، شارع مقدس آنچه را که برای کافر است امضا کرده است.

اگر چنانچه زن کافر و مرد کافر، اینها اسلام آوردند همچنان بر نکاح قبلی باقی‌اند؛ لازم نیست وقتی که حالا مسلمان شدند عقد نکاح آنها به نحو آنچه که اسلام آورد یک «انکحْتُ» بگویند، نه! همچنان زن و شوهر یکدیگرند شرعاً، جمیع احکام زوجیت بار است از ارث و غیر ارث؛ با اینکه قبلاً آنها با یک سلسله قرارداد و ثنی ازدواج کردند، عقدی نخواندند، یک معاطاتی بود، یک راه خاصی خودشان داشتند. این را در بحث‌های سال گذشته طبق روایاتی که ائمه فرمودند، فرمودند: «يَكُلُ قَوْمٌ بِنِكَاحٍ» [5] فرمودند کسی حق ندارد زن کافر یا مرد کافر که مسلمان شدند، بعد بگوید «یا فلان»! برای اینکه قبلاً نکاح آنها همین بود؛ «يَكُلُ قَوْمٌ بِنِكَاحٍ». این را امضا کرده است.

حالا این روایت را گرچه در بحث سال گذشته خوانده شد، ولی تبرکاً یادآوری شود که قاعده «جَب» ناظر به عفو کمبودهاست، نه ندادن مطالبات، مطالبات همچنان محفوظ است، مطالبات را هرگز نمی‌گویند چون زمان کفر انجام دادی حالا حق مطالبه نداری! مگر اینکه یک کار قُربی باشد که در زمان کفر از این شخص متمشی نمی‌شود.

وسائل، جلد 21، صفحه 199 «بَابُ تَحْرِيمِ قَذْفِ الْعَبِيدِ وَالْإِمَاءِ وَ إِنْ كَانُوا مَجُوساً». در بحث سال گذشته عرض شد که این «باب‌بندی»، این عنوان هم یک فتنی است که از مرحوم صاحب وسائل متوقع نبود این روایات شریف را با این عنوان ارائه کنند! ایشان در این باب 83 دارد که نمی‌شود کنیز و بنده را قذف کرد. روایت مطلب دقیق‌تر، عمیق‌تر و علمی‌تر دارد و آن این است که «يَكُلُ قَوْمٌ بِنِكَاحٍ»؛ لازمه اینکه «يَكُلُ قَوْمٌ بِنِكَاحٍ» این است که آدم نتواند به یک کنیز یا کنیزه بگوید فلان؛ اما باب این است که هر قومی، هر ملتی، هر نحله‌ای برای خودش یک قرارداد ازدواج دارد.

روایت دوم این باب که «أَبِي بَصِيرٍ» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل می‌کند این است که فرمود: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يُقَالَ لِلْإِمَاءِ يَا بَيْتُكَذَا وَكَذَا» که او را مثلاً به زانیه و زنازاده و مانند آن متهم کند. «فَإِنْ يَكُلُ قَوْمٌ بِنِكَاحٍ» [6] تحلیل است، نه ایجاب است، نه قبول است، هیچ یعنی هیچ! عقدی در کار نیست. مالک این کنیز، این کنیز را برای کسی در آن

دوره تحلیل کرده است و از آن کنیز یک فرزندی به بار آمده است، این نباید بگوید «یابن فلان» یا «بنت فلان»! **«فَإِنْ يَكُلْ قَوْمٌ نِكَاحًا»**؛ دین اگر آمد بین‌المللی شد، جهانی شد و دعوت کرد بیایید اسلام بیاورید شما مقبول است؛ یعنی هر چه داشتید داشتید، از الآن باید یک زندگی جدید شروع کنید، نه اینکه آن نکاحی که قبلاً کردید ولو به صورت تحلیل، چون ایجاب نبود یا قبول نبود مثلاً این فرزند، فرزند شما نیست! این باب‌با این عظمت را - متأسفانه - مرحوم صاحب وسائل تحت عنوان اینکه نمی‌شود اینها را قذف کرد، این را ذکر کرد. این جزء حقوق و قوانین بین‌المللی و جهانی اسلام است، ایشان آمد این را در دل یک فرع جزئی عنوان کرده است که نمی‌شود عبید و إماء را قذف کرد. باب برای این نیست!

غرض این است که اگر اسلام آوردند، جمیع شئون آنها محفوظ است؛ مثل کسی که از طلّیعه ولادت مسلمان بود، همین! تمام موارث او سر جایش محفوظ است، تمام ازدواج‌های آنها، فرزندان آنها، محارم آنها سر جایشان محفوظ است، **«فَإِنْ يَكُلْ قَوْمٌ نِكَاحًا»**. حالا الآن در این مسئله هفتم که فرمود: «إِذَا أَسْلَمَ الْوَثْنِي ثُمَّ ارْتَدَ»؛ این ارتداد متخلّل هیچ اثری ندارد، چرا؟ چون به مجرد اسلام این مرد که از وثنیت به اسلام منتقل شد، عقد با زنی که وثنیه است منفسخ است؛ منتها تا زمان عدّه، این زن وثنیه‌ای که در زمان عدّه مسلمان شد، با آن مرد وثنی که مسلمان شد، مثل دوتا مسلمانی که اول عقد شرعی بستند همسر یکدیگر هستند. این ارتداد وسط مشکلی ایجاد نکرده است؛ چون ارتداد او ارتداد ملّی است و دوباره برگشت و ممکن است برگردد. «إِذَا أَسْلَمَ الْوَثْنِي ثُمَّ ارْتَدَ وَ انْقَضَتْ» عدّه‌ی این زن «علي الکفر»، با اینکه شوهر او کافر است، چون او اسلام نیاورد در زمان عدّه، از او بینونت حاصل می‌شود؛ نه برای اینکه همسر او مرتد است، بلکه برای اینکه همسر او اسلام آورده بود، گرچه اسلامش ملحق به ارتداد است. در طلّیعه اسلام این مرد، انفساخ حاصل شد و این زن وثنیه باید در زمان عدّه برگردد مسلمان شود. پس این ارتداد وسط سهمی ندارد. نص خاصی در این‌گونه مسائل نیست، برابر ضوابط عامه است.

فرع دوم در همین مسئله هفتم؛ «و لو أسلمت في العدة»، اینجا مقید کردند؛ مرد وثنی بود و مسلمان شد، بعد مرتد شد. زن در زمان عدّه، اسلام آورد، الآن زن مسلمان است و مرد مرتد؛ لذا فرمودند به اینکه «و لو أسلمت في العدة و رجع إلي الإسلام في العدة»؛ این مردی که وثنی بود، بعد مسلمان شد، بعد مرتد شد، اگر در مرحله چهارم برگردد به اسلام، زوجیت اینها سر جایش محفوظ است؛ هر دو مسلمان‌اند در حالی که در زمان وثنیت ایجاب و قبول و عقد شرعی نداشتند باهم، برای اینکه حضرت فرمود: **«فَإِنْ يَكُلْ قَوْمٌ نِكَاحًا»**. الآن هم در روابط بین‌الملل همین‌طور است. در آیه هفت و هشت سوره مبارکه «ممتحنه» همین‌طور است، فرمودند به اینکه کفاری که علیه شما تلاش و کوشش نکردند، تبعید، تحریم، ایذاء و مبارزه علیه شما نداشتند، اینها را خدا نهی نمی‌کند که **«تَقْسِمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»** [7] اینها را زن و شوهر یکدیگر بدانید، روابط آنها و روابط خانوادگی آنها را حفظ کنید و مانند آن.

پرسش: ...؟ پاسخ: در مرحله سوم، این شخص مرتد هست؛ اما این ارتداد او هیچ اثر نگذاشت. آن اسلام او باعث انفساخ عقد شد. در ظرف اسلام این مرد که از وثنیت به اسلام منتقل شد، همسر او چون وثنیه است عقد منفسخ می‌شود. عقد منفسخ شده وقتی انفساخ آن باطل می‌شود که زن در حال عدّه اسلام بیاورد و مرد هم از آن ارتداد متخلّل برگردد به اسلام. پرسش: ...؟ پاسخ: بله، برای اینکه آن اسلامی که مرد آورد، این عقد را منفسخ کرد و عقد منفسخ شده دوباره برنگشت به حال خودش؛ اگر این عقد منفسخ شده بخواهد برگردد، دوتا شرط دارد: یکی اینکه زن در زمان عدّه اسلام بیاورد. دوم اینکه مرد در زمان عدّه از این ارتداد به اسلام متخلّل برگردد. اگر

چنانچه این زن اسلام بیاورد، باز هم مشکل در ارتداد متخلّل است. «و لو أسلمت» این زن در عده، این یک قید؛ «و رجع» آن مرد «إلي الإسلام في العدة»، این دو قید؛ «فهو» این مرد «أحق» به این زن است، این حکم شرعی. این آحق تعینی است و نه تفضیلی. این از سنخ «أولوا الأرحام بغضهم أولي بغض» [8] است، نه اینکه این آحق است و دیگری هم حق دارد. این «أفعل» در این گونه از موارد، أفعل تعینی است؛ نظیر «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» [9] یا اگر من اولی بودم «أَنْتَ أَوْلَى بِكَ مِنْ أَنْفُسِكَ» [10] حضرت علی اولی است، چون حضرت در همان صحنه غدیر به آیه مبارکه «احزاب» استدلال کرده است. «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ». آنجا فرمود من اولی بودم علی اولی است؛ چون در قرآن دارد: «أولوا الأرحام بغضهم أولي بغض» این اولویت، اولویت تعینی است. در این گونه از نصوص دارد که «فهو أحق بها»؛ یعنی تعیناً، نه اینکه او مختار است و می تواند همسر دیگر بگیرد.

«و إن خرجت و هو كافر»؛ اگر عده رخت بر بست، زائل شد و این مرد کافر هست، ولو زن مسلمان شده باشد، «فلا سبیل له علیها»، چرا؟ برای اینکه این مرد گرچه قبلاً وثنی بود و در مرحله ثانیه اسلام آورد، ولی در مرحله ثالثه مرتد شد. گرچه ارتداد او ارتداد ملی است، گرچه توبه پذیر است؛ ولی در زمان عده باید توبه کند. اگر در زمان عده توبه نکرد، بعداً توبه کرد، توبه او مقبول است، آثار فقهی هم دارد و می تواند با زن مسلمان ازدواج کند؛ اما آن اول اسلامی که آورد، چون همسرش وثنی بود، این عقد را منفسخ کرده است. «و رجع إلي الإسلام في العدة فهو أحق بها» که «أحق» تعینی است. «و إن خرجت و هو كافر فلا سبیل له علیها»، برای اینکه آن اسلام اول، درست است که با اسلام زن تأمین می شود؛ اما این ارتداد متخلّل باعث می شود که او مرتد باشد و زن او مسلمان و این ممکن نیست.

این مسئله هفتم بیش از این مطلبی نداشت. عمده همان است که «بِكُلِّ قَوْمٍ كَاحَا» و اینها همچنان بر زوجیت خودشان باقی اند و قاعده «جَب» برای عفو است، نه برای اثبات مطالبات حقّه، مطالبات حقّه ای که توسلی باشد نه تعبدی، چه برای کافر و چه برای مؤمن، این ثبت می شود.

-
- [1] شرائع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام (ط-اسماعیلان)، المحقق الحلّی، ج 2، ص 242.
 - [2] المجازات النبویّة، السید الشریف الرضی، ص 54.
 - [3] جامع الأخبار (لشعیری)، محمد الشعیری، ص 139.
 - [4] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحر العاملی، ج 9، ص 474، ابواب الصدقة، باب 49، حدیث 6، ط آل البیت.
 - [5] تهذیب الأحکام، شیخ الطائفة، ج 6، ص 387.
 - [6] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحر العاملی، ج 21، ص 199 و 200، ابواب نکاح العیید والاماء، باب 84، حدیث 2، ط آل البیت.
 - [7] ممتحنه/سوره 60، آیه 8.
 - [8] انفال/سوره 8، آیه 75.
 - [9] الکافی، الشیخ کلینی، ج 1، ص 420، ط. الاسلامیة.
 - [10] دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی، ج 1، ص 19.